

عوامل انحطاط تمدن نوین اسلامی از منظر «ابوالحسن ندوی»

عوامل انحطاط تمدن نوین اسلامی از منظر «ابوالحسن ندوی»

عباس ابوطالبی

دانش آموخته علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

نذیر احمد سلامی

عضو هیئت علمی دانشگاه مذاهب اسلامی، استاد حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان

تمدن‌هایی که در طول تاریخ ظهور کرده‌اند، پس از مدتی شکوفایی یا رو به ضعف و انحطاط نهاده‌اند یا از بین رفته‌اند. چنین واقعیتی این پرسش را مطرح می‌سازد که عوامل ضعف و انحطاط تمدن‌ها چیست؟ این پژوهش، ریشه‌های شکل‌گیری انحطاط تمدن اسلامی را بر اساس دیدگاه «ابوالحسن ندوی» بررسی می‌نماید. مفروض این پژوهش این است که از نظر امام ندوی، سکولاریسم و انحراف از آموزه‌های اصیل اسلامی، باعث زوال انحطاط تمدن مسلمانان در دوره‌هایی از تاریخ گردیده است. این پژوهش، با روشی «تحلیلی» و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی سعی در پاسخگویی به پرسش مهم علت انحطاط تمدن اسلامی است.

پیشگفتار:

تمدن، بر پایه‌هایی استوار است در بستر آنها زاده شده و رشد می‌کند، از این‌رو، می‌توان گفت که در یک کلی اگر عوامل پیدایش تمدن دچار افول و زوال شود، تمدن نیز خواسته یا ناخواسته فرو خواهد ولی در عین حال، برخی عوامل از پاره‌ای دیگر مهم‌تر و نقش آنها در احیاء و فروپاشی تمدن برجسته‌تر است؛ یکی از متفکران اسلامی که انحطاط تمدن اسلامی از دغدغه‌های فکری‌اش بوده و در این زمینه دست به تحقیق و پژوهش زده است، «ابو الحسن ندوی» است. کتاب معروف وی «ماذا خسرو العالم بانحطاط المسلمین» در پاسخگویی به سؤال مهم علل انحطاط تمدن اسلامی نگاشته شده است.

تعریف مفاهیم:

1- تمدن

«تمدن» معانی مختلفی دارد؛ اما اصلی‌ترین معنایی که محققان بر آن اتفاق نظر دارند، شهرنشین شدن و اقامت در شهر است. بر همین پایه، این کلمه معادل واژه‌ای «شهر آیینی» و به معنای «حسن شهرت» است. در ادبیات فارسی، تمدن به معنای همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی-اقتصادی، دینی، سیاسی و... است. (کاشفی، 1394: 41) اما در زبان عربی تمدن معادل واژه «الحضاره» به معنای اقامت در شهر است و از ریشه‌ای *حَضَرَ* به معنای شهر، قریه و روستا است و در مقابل بدویت و بادیه نشینی قرار دارد. (جان احمدی؛ 1395: 24) اما در اصطلاح، تعریف‌های متفاوتی و فراوانی برای تمدن مطرح شده است که به پاره‌ای از آن اشاره می‌شود:

مجموعه ساخته‌ها و اندوخته‌های معنوی و مادی جامعه انسانی، مجموعه اندوخته‌ها و ساخته‌های معنوی و مادی در طول تاریخ انسان. (ویل دورانت، 1370: 5) در دایره‌المعارف، تمدن را محصول تلاش جمعی بشر برای طی کردن مراحل تکامل اجتماعی و رسیدن به مرحله عالی آن یعنی زندگی شهری با

2- انحطاط:

واژه انحطاط از (حط) و در لغت به معنای فرو افتادن چیزی از بلندی است. (راغب اصفهانی، 1383: 242) در فرهنگ و ادبیات فارسی، با استفاده از فرهنگ‌های مختلف، معانی زیر را برای

این واژه ارائه داده اند؛

انحطاط یعنی «پستی گراییدن»، دو نشیب رفتن شتر به کشیدن مهار، فرود آمدن در منزل و به بیان دیگر، منظور ما از انحطاط عبارت است از؛ توقف رشد مظاهر یک تمدن یا تخریب و ویرانی آن، یا کند شدن رشد آن یا برآورده نشدن و ظاهر نشدن جلوه های یک تمدن آن گونه که لازمه آن تمدن و قابل انتظار از آن تمدن می‌باشد. (صانعی، 1395: 10)

3- مروری بر زندگی و اوضاع سیاسی فرهنگی «ابوالحسن ندوی»

3-1- زندگی نامه

سید ابوالحسن علی ندوی، در روز ششم محرم سال 1332 برابر با 1913 م در دهکده تکیه کمان واقع در هفتاد کیلومتری لکهنوی هندوستان در ولایت اتارپرداش شمالی، در خانواده ای مذهبی و دانش دوست دیده به جهان گشود. «ندوی» تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش لکهنو آغاز نمود و پس از اتمام دوره ی متوسطه در سال 1927 م وارد دانشگاه لکهنو شد. او همچنین در دانشگاه دیوبند از محضر «مولانا حسین احمد مدنی» کسب فیض نمود. وی در سال 1934 در بیست سالگی در دانشگاه «ندوه العلماء» در لکهنو به تدریس پرداخت و در آنجا با رهبران و مصلحان عصر خود همچون «نور شاه کشمیری، محمد الیاس، مولانا زکریا» آشنا شد و از محضر آنان کسب فیض نمود. وی مدتی به دعوت دانشگاه اسلامی مدینه به عنوان استاد میهمان در آنجا مشغول تدریس گردید. «ندوی» سرانجام در 23 رمضان المبارک آخرین روز سال 1999 م قبل از نماز جمعہ، دار فانی را وداع گفت. (ندوی، 1999: 19)

3-2- وضعیت سیاسی اجتماعی عصر «ابوالحسن ندوی»

بعد از اینکه انگلیسی‌ها در سال (1857 م) کاملاً بر هند مسلط شدند، دانشمندان مسلمان برای نجات دین اقدام به تأسیس مراکز اسلامی و انجمن‌های مستقل از دولت کردند. از جمله‌ی این اقدامات، تأسیس دارالعلوم دیوبند در نزدیکی دهلی و انجمن ندوه‌العلماء سال (1312 ه.ق) در شهر لکهنو بود. ابوالحسن ندوی از تربیت‌یافتگان دارالعلوم وابسته به ندوه العلماء و از استادان آن در رشته ادب و تفسیر سیاسی بود (صانعی، 1395: 5) مبارزه با استعمار و احیای قدرت و تمدن اسلامی از همان ابتدا در اندیشه و تفکر امام ندوی نمایان بود. وی علت سيطرة کفار «انگلستان» بر اسلام «هندوستان» را دوری از سیره علمای اسلام و انحراف در آموزه‌های اصیل اسلامی و جدایی دین از سیاست و وجود حاکمانی فاسد در عرصه حکومت اسلامی می‌دانست و راه حل آن را عمل به دستورات اسلامی در عرصه حکومت داری و انتخاب حاکمانی در طراز دین اسلام می‌دانست.

2- عوامل ضعف و انحطاط تمدن اسلامی:

تمدن بر پایه‌هایی استوار است که در بستر آنها زاده شده و رشد می‌کند؛ از این‌رو، می‌توان گفت در یک دید کلی اگر مسلمانان از فضا و موقعیتی که در اسلام در آن رشد و توسعه یافته است فاصله بگیرند، تمدن اسلامی خواسته یا ناخواسته فرو خواهد ریخت، ولی در عین حال، برخی عوامل از پاره‌ای دیگر مهم‌تر و نقش آنها در انحطاط و ضعف تمدن برجسته‌تر است؛ افزون بر آنکه، گاه عوامل خارجی سبب نابودی یک تمدن می‌شود؛ از این‌رو، می‌توان عوامل انحطاط تمدن‌ها را در دو عامل اصلی و کلی (داخلی و خارجی) بررسی نمود. ولی با توجه به اینکه این پژوهش، ریشه‌های شکل‌گیری انحطاط تمدن اسلامی را از نظر «ابوالحسن ندوی» بررسی می‌نماید و بدلیل اینکه تأکید امام ندوی بر عوامل داخلی در شکل‌گیری انحطاط تمدن نوین اسلامی این پژوهش به بررسی عوامل داخلی انحطاط تمدن نوین اسلامی از منظر امام ندوی می‌پردازد. با توجه به اینکه «ندوی» با تأکید بر ابعاد تاریخی و تحلیلی تمدن نوین اسلامی، انحطاط را محصول سیاست دانسته ابتدایه طور مختصر به بررسی دیگران نظریه سیاسی پیرامون انحطاط تمدن اسلامی می‌پردازیم.

3- نظریه سیاسی در مورد انحطاط تمدن اسلامی

تمدن اسلامی بر مبنای سیاسی، معیار توالی دولت‌ها و خاندان‌های حکومتی مهم‌ترین عامل در دوره بندی تاریخ و تمدن اسلامی از گذشته تاکنون بوده است؛ زیرا دولت‌ها و خاندان‌های حکومت‌گر نقش اصلی

را در خلق رویدادهای تاریخی و ساماندهی امور اجتماعی اقتصادی و فرهنگی تمدن اسلامی داشته اند. (صانعی، 1395: 18) از جمله چالش‌هایی که جوامع گوناگون و به ویژه جامعه اسلامی با آن مواجه هستند؛ «انحطاط سیاسی» است. انحطاط سیاسی بیشتر از هر چیز به این معناست که جامعه از لحاظ حکومت و در عرصه حکمرانی دچار پیچیدگی شود؛ به گونه‌ای که این پیچیدگی به پستی، سقوط و عقب ماندگی آن جامعه بینجامد.

4- بررسی ریشه‌های شکل‌گیری انحطاط در تمدن نوین اسلامی از منظر «ابوالحسن ندوی»

4-1- انحراف و بدعت در زندگی مسلمانان: «فاصله‌گیری از روش و سیره سیاسی مذهبی پیامبر و صحابه»:

از عوامل سقوط و انحطاط جوامع و تمدن‌ها از جمله تمدن اسلامی، از هم گسیختن رشته اتحاد و تفاهم و همبستگی در جامعه و ظهور و اختلاف و تفرقه در میان جامعه است. این عامل در طول تاریخ، به عنوان یک مؤلفه اصلی در سقوط جوامع اسلامی به‌شمار می‌آید. (صواف، 1389: 170) پس از رحلت بنیان‌گذار فرهنگ و تمدن اسلامی، رسول اکرم (ص)، امت اسلام- چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ عقیدتی- گرفتار تفرقه گردید و به گروه‌های گوناگون تقسیم شد: مانند شیعه، سنی، معتزله، اشعری، مرجئه، شعوبیه، قدریه، اصولی و اخباری.. جالب آن‌که هر یک نیز مدعی می‌شد که تنها مسلک وی، مسلک راستین محمد (ص) است.

فرقه‌گرایی که از عواملی چون فکری-فرهنگی، مادی، سیاسی، منع حدیث و گسترش فتوحات اسلام پدید آمده بود، به کاهش توان جهان اسلام و مسلمانان در گسترش و پایایی تمدن اسلامی انجامید و بخش اعظم آن در راه اختلافات، صف‌بندی، تعصب و برادرکشی به هدر رفت. (جعفریان، 1373: 213)

در حوزه سیاسی، تمدن اسلامی نظریه خلافت را مطرح کرد که در آن ویژگی‌های پسندیده در خلیفه مطرح بود و هم مردم در آن نقش جدی داشتند؛ اما پس از مدتی، با تغییر اندیشه سیاسی در حوزه انتخاب خلیفه و زمامدار جامعه اسلامی مواجه شدیم و خلافت اسلامی به پادشاهی خودکامه مبدل شد. در این دوره، با همه اختلاف‌هایی که می‌توان میان حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی در سرزمین‌های اسلامی و دوره‌های گوناگون یافت، امری مشترک در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود دارد که عبارت از: خودکامگی و اتکای قدرت سیاسی بر زور و تزویر است؛ از این‌رو، روح سیاست و منحصر به فرد آن در تمام این دوران جز

تغلب نیست. (کاشفی، 1394: 222-223). «ندوی» با بررسی دوره حکومت عباسیان از منظر تاریخی این حکومت را دوران پرفراز و نشیب در تمدن اسلامی می‌داند چرا که در دوران حکومت عباسیان در بغداد (132-656 ق) رخداد‌های مهم تاریخی روی داد که هر یک به تنهایی در بروز ضعف دربار خلافت و رشد آفات تمدنی مؤثر بودند، وقایعی چون روی کار آمدن خلفای نا کارآمد، فساد مالی، سیاسی و دینی دستگاه خلافت، ورود ترکان به بغداد در عصر خلافت معتمد، استیلای آل بویه بر اریکه قدرت عباسیان (334-447 ق)، سلطه سلجوقیان بر دربار خلافت عباسی (447 ق)، قدرت گیری وزرا و امیرالامرا و سرانجام هجوم مغولان به بغداد (656) همگی در انحطاط دستگاه خلافت اسلامی مؤثر بودند. (جان احمدی، 1395: 235) واپسین قرون عصر خلافت عباسیان در حالی سپری شد که اریکه قدرت خلافت از خلیفه ای ضعیف به خلیفه ای دیگر دست به دست می‌شد و عملاً به دلیل نا توانی در اداره ای دربار خلافت نقشی بر عهده نداشتند. این مشکل اساسی به نفوذ وزرا و امیرالامرا و رقابت مادران و همسران خلیفه دامن می‌زد. (آدام منز، 1394: 25-26، 27)

2-4- وجود رهبران نا صالح:

به اعتقاد «ابو الحسن ندوی» یکی از عوامل مهم انحطاط تمدن اسلامی، تغییر شرایط رهبری جامعه و انتخاب افرادی نا لایق به عنوان حاکم اسلامی می‌باشد. وی در توضیح مفهوم اجتهاد در مورد شرایط رهبری مسلمانان، داشتن توانایی حل و فصل حوادث و رویداد‌های پدید آمده در زندگی مسلمانان و در کل جهان و در بین ملت‌هایی که در قلمروش وجود دارند و یا در مسائلی که جدیداً به وقوع می‌پیوندد، مسائلی که در مورد آنها فقهی مدون و نظریه ای منقول یا فتوایی تهیه شده، وجود ندارد؛ را از شرایط الزامی حاکم اسلامی می‌داند. از آنجا که اوج فرهنگ و تمدن اسلامی در عصر خلافت عباسیان رقم خورد، ناگزیر می‌باید ریشه‌های ضعف و رکود را نیز در همین دوره بررسی کرد؛ زیرا طبق تئوری ابن خلدون در کنار عوامل رشد و بالندگی، زمینه‌های رکود و رخوت نیز شکل می‌گیرد که با غفلت از این آفات، انحطاط تمدن حتمی خواهد بود (ابن خلدون، 1374: 320-323). «ابو الحسن ندوی» به همین اشاره می‌کند که: «متأسفانه و از بخت بد جهان بشری، مقام «حکومت اسلامی» را افرادی بدست گرفتند که نه آمادگی لازم را داشتند و نه واجد شرایطش بودند. وی در ادامه توضیح می‌دهد که آنان «خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس» نه دارای روحیه جهاد در راه اسلام بودند و نه تربیت دینی و اخلاقی استوار و ژرفی دریافت کرده بودند. به اعتقاد وی، این حکم شامل تمام خلفای بنی‌امیه [1] و بنی‌عباس [2] به استثنای خلیفه ی راشد، عمر بن عبدالعزیز [3] می‌شود. «امام ندوی» یکی از آسیب‌های جامعه اسلامی در آن دوران را عدم توجه حاکمان اسلامی به دستورات و فرامین اسلام می‌داند. وی در همین زمینه توضیح می‌دهد که آنان (حاکمان وقت اسلامی) در تمام اعمالشان؛ چه آنچه انجام می‌دادند و چه آنچه انجام نمی‌

دادند، نماینده ی خود و سیاست خود بودند. نه از طرف اسلام نماینده بودند و نه سیاست مشروع اسلام و نه تعالیم اخلاقی اسلام را نمایندگی می کردند. به اعتقاد وی بسیاری از رجال حکومتی الگوهایی کاملی در دین و اخلاق نبودند؛ بلکه در وجود برخی از آنان هنوز رگه ها و تمایلات جاهلی وجود داشت. اینجا بود که کنترل دین و اخلاق زایل شد و حرکت امر به معروف و نهی از منکر قدرتتش را از دست داد؛ زیرا نه به قدرتی تکیه داشت و نه هم از جانب حکومت مورد حمایت بود. (ندوی؛ -1395، 188) «امام ندوی» به همین دلیل، عدم اجرای دقیق امر به معروف و نهی از منکر را یکی از پایه های سقوط تمدن نوین اسلامی می دانست.

همانگونه که وجود رهبران صالح در یک جامعه مقدمات تعالی آن را فراهم می سازند وجود رهبران نالایق نیز موجب انحطاط و حرکت به سمت سقوط و عقب ماندگی خواهند شد. رهبران نالایق، زمامداران نالایق هستند که بر اساس حدیث معروف «الناس علی دین مکوهم» جامعه را به سمت انحراف و کژی می کشانند. رهبران نالایق را می توان در دو گزاره مورد ارزیابی قرار داد. یکی رهبران نالایق فکری که همان علمای وابسته به هوای نفس هستند و دیگری رهبران نالایق سیاسی که حاکمان بی تعهد، مصداق «اتم و اکمل» آن به شمار می آیند. علمای نالایق جامعه را از لحاظ فکری به انحطاط می کشانند و حاکمان نالایق جامعه سیاسی و در واقع کل حاکمیت و به تبع آن ملت خود را به ورطه سقوط و نیستی رهنمون می سازند. (صانعی، 1395: 34،)

در حقیقت، نوع رهبری است که می تواند جامعه را منحط یا موفق کند. «ابو الحسن ندوی» به نقش رهبران در انحطاط جامعه اسلامی توجه کافی داشته است و در همین زمینه، به فساد حاکمان اسلامی و جدایی سیاستمداران از دین که سرانجام به انحطاط تمدن اسلامی در دوره هایی منجر شد اشاره می کند. وی با استناد به کتاب الأغانی [4] به لهو و لعب و خوشگذرانی و حرص و آزمامداران اسلامی و دنیوی شدن دین و ایجاد شکاف بین فقیهان و حاکمان که سرانجام ضعف تمدن اسلامی را در پی داشته است اشاره می کند. وی با مذمت شمردن حاکمان فاسد و لذت طلب، به آنان متذکر می شود که با فرو رفتن در امور لغو و بیهوده هیچ امتی نمی تواند رسالتش را انجام دهد و مردم را به تقوا و دین تشویق کند و در اخلاق خویش الگویی دیگران باشد. لزوماً، چنین امتی نمی تواند از زندگی و آزادی مدت زمانی طولانی بهره مند گردد. (ندوی، 1395: 189) «ابو الحسن ندوی» در مورد تأثیر شیوه حکومت داری زمامداران جامعه اسلامی و ایجاد شکاف طبقاتی که موجب نارضایتی مردم می شود و سرانجام، به ضعف و انحطاط جامعه اسلامی منجر می شود به حکومت ایران در دوره ساسانیان اشاره می کند که سرمایه و توانگری از آن افراد معدودی بود؛ در مقابل فقر و بدبختی نصیب اکثر شهروندان ایرانی بود. وی با انتقاد از حاکمان ایران در دوره ساسانیان به شکاف و فاصله طبقاتی که در نتیجه اصلاحات خسرو انوشیروان ایجاد

شده بود و به فساد و دستگاه حاکمه و ضعف تمدن اسلامی منجر شده بود اشاره می‌کند. «اصلاحاتی که خسرو در نظام مالی مملکت ایجاد کرد، در راستای مصالح مالی دولت بود نه ملت، بلکه توده مردم مثل گذشته، همچنان، در بدبختی و فقر به سر می‌بردند. در جامعه ایران، قدرتمندان، ضعیفان را پایمال و با ظلم و سنگدلی تمام، با آنان برخورد می‌کنند.» (ندوی، 1395: 116) به طور کلی، پست‌های دولتی به معنی خاندان و نسل‌های ثروتمند و با نفوذ در دستگاه حکومتی، اختصاص یافته بود. وی در ادامه، به ظلم و ستم حاکمان در ایجاد زمینه‌های انحطاط تمدن اسلامی اشاره می‌کند.

3-4- خودکامگی و فساد و ظلم حاکمان در پی‌ریزی انحطاط تمدن نوین اسلامی:

ظلم و ستم گری یکی از عوامل تأثیرگذار در انحطاط تمدن اسلامی است، چون وقوع ظلم در هر جامعه‌ای در روابط انسان با طبیعت اخلاقی به وجود می‌آورد و جامعه را از مسیر طبیعی خارج و به سوی انحطاط می‌کشانند. با این وجود، روابط ظالمانه در جامعه و همچنین، تن دادن به ظلم، یکی از عواملی است که زمینه انحطاط بودن تمدن اسلامی را فراهم آورده است؛ زیرا در جامعه‌ای که ظلم و ستم اجتماعی بیداد می‌کند رشد و تعالی آن جامعه به انحطاط می‌گراید و به تدریج به سقوط و نابودی کشیده خواهد شد. همان گونه که ابن‌خلدون در مقدمه یادآوری می‌شود: «پدید آمدن ویرانی و نقصان در جامعه به علت ستمگری و تجاوز و همچنین، تن دادن به ظلم و جور از واقعیات اجتناب‌ناپذیر است و فرجام نا‌سازگاری آن به دولت‌ها بر خواهد گشت.»

(ابن‌خلدون، 1374: 43) یکی از مهم‌ترین تبعات اشاعه ظلم و فساد و خو گرفتن جامعه به ارزش‌های نا‌معقول و نا‌متعادل، تضاد طبقاتی است که جامعه را به سوی تباهی می‌کشانند. مستضعفان که در جامعه اگر بتوانند شورش کنند، علیه طبقه نخست «ثروتمندان» برخواهند ساخت، و گرنه مظاهر تخریب و تجاوز و فساد جامعه را فرا می‌گیرد و در آستانه نابودی قرار می‌دهد. در اینجا است که سنت لا یتغیر خلقت از مسببان آن انتقام می‌گیرد و نابودشان می‌کند و خداوند بدین سان پرونده متمدین را با این آیه می‌بندد. (رادی‌منش، 1361: 147)

فَإِن تَقَمْنَا مِنْ الدِّينِ أَجْرَ مَا (پس انتقام گرفتیم از کسانی که گناه کردند.) روم

(20)

«ابو الحسن ندوی» به فاصله طبقاتی به عنوان موتور محرکه سقوط تمدن اسلامی اشاره می‌کند و در مورد این عامل؛ جامعه‌ی «هند» را مثال می‌زند که در دوره‌ای در اوج شکوه و عظمت بوده است ولی

در اثر دوری از دین صحیح و انحراف رجال دین و فساد حاکمان وقتش، باعث به وجود آمدن شکافها و فاصلههای طبقاتی در جامعه اش گردید که نتیجه آن باعث شد این سرزمین «هند» که زمانی از نظر تاریخنگاران عرب معدن حکمت و چشمه سار داد و عدل و خرد بود در اثر تبعیت از نظام طبقاتی «کاست» [5] به ضعف و زوال پیش برود (انداسی، 1383: 11). ابو الحسن ندوی به تأثیر شکاف طبقاتی و بازتاب آن در شیوه نگرش دینی افراد که در نهایت، به ضعف حکومت و تمدن اسلامی منجر می شود به خوبی اشاره نموده است. وی در این زمینه می گوید: «بدین طریق رسالت انبیاء (ع)، اخلاق برتر و مبادی والا، در جهان آباد و متمدن، در بین دو قطب، سرمایه ی طغیانگر و فقر خطرناک از دست رفت. انسان توانگر با اشتغال به رفاه و آسایش خویش، از دین، پرداختن به آخرت و اندیشیدن درباره ی مرگ، کاملاً غافل شده بود. همینطور کشاورز یا کارگر به خاطر مشکلات و هموم زندگی، نیز از دین فراموش شده بود. زندگی و خواسته های آن، تنها آرزوی فقیر و توانگر بود. چرخ زندگی با قدرتی تمام می چرخید؛ مردم به دین و آخرت هیچ توجهی نمی کردند و اصلاً فرصتی برای امور مربوط به روح، قلب و مفاهیم والای انسانی، نداشتند.» (ندوی، 1395: 122)

به طور کلی، آن که در روی زمین، امتی با طبیعت سالم، جامعه ای بر اساس اخلاق و فضیلت، حکومتی بر مبنای عدالت و رحمت، قیادتی بر پایه ی علم و حکومت، و دینی صحیح و منقول از انبیاء (ع) وجود نداشت. به طور کلی حکومتها از نظر ندوی دو گروه هستند: 1. آنهایی که شعارشان هدایت (پرورش آدمیان) است و 2. آنهایی که شعارشان جبايت (قدرت طلبی) است و هر یک از این دو گروه خصایص ویژه و رهبران خاص خود را دارند. حکومت دومی در پی راحتی و رفاه و ادامه ی قدرت رهبران به هر بهایی است ولی اولی متوجه دعوت به سوی خدا و تعالی روح مردم با اخلاق فاضله و توزیع خیرات در میان آنهاست. او همچنین ویژگی مهم رهبران گروه اول را ایثار، امانت و وفاداری می داند حال آنکه ویژگی گروه دوم را عوام فریبی، خیانت و نفاق می داند. اما مفهوم مورد نظر ندوی برای بیان حکومت مورد نظر خویش در اسلام، نظام «خلافت» است. خلافت که در اصل به مفهوم جانشینی است. «ندوی» در کتاب تفسیر سیاسی اسلام، که از کتب معتبر وی می باشد در تبیین واژه خلافت به تعریف «سید ولی ا [دهلوی] از خلافت استناد می کند و در ذیل تعریفش از خلافت می آورد که «ریاست؛ رهبری عمومی در مقام تصدی به نیابت از پیامبر (صلی علیه و آله و سلم) برای اقامه ی دین از طریق احیای علوم دینی و برپاداشتن ارکان اسلام و قیام به جهاد و هر آنچه بدان تعلق دارد از سازماندهی سپاهیان و برنامه ریزی نبرد و بخشش دارایی های عمومی و قیام به داوری و قضاوت، و اقامه ی حدود و رفع مظالم، و امر به معروف و نهی از منکر است.» (ندوی؛ 1378، 147) ندوی در اینجا به دو رکن مهم اسلام که جنبه ی نهادی و توسعه دهنده و نقش حفاظتی از سایر ارکان اسلام را دارند؛ یعنی جهاد و نظام قضایی مورد نظر اسلام اشاره دارد. به ویژه در نگاه او جهاد باعث بیداری مسلمانان، پویا بودن اسلام و عزت آن در دنیا و در برابر جوامع دیگر

می‌گردد. او سپس از اقامه‌ی حدود و رفع مظالم و دادخواست‌ها سخن به میان می‌آورد که این دو را به نوعی می‌توان با نظام قضایی اسلام و رسالت جهادی آن در درون جامعه‌ی اسلامی منطبق ساخت. در پایان او به دو مورد از ارکان مهم دین اسلام اشاره می‌کند که مورد اتفاق تمام فرقه‌های اسلامی است. این دو عبارت‌اند از امر به معروف و نهی از منکر که مورد تأکید شدید علامه ندوی قرار گرفته‌اند و از این نظر او از بسیاری از عالمان اهل سنت ممتاز می‌گردد. بنابراین در نگاه او، اقامه‌ی دین از طریق تحقق ارکان اساسی اسلام چون احیای دانش‌های دینی مانند کلام و فقه و ...، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، اقامه‌ی حدود، رفع مظالم و نظایر آن صورت می‌گیرد و اینها زمینه ساز اقامه دین می‌باشند. پس، در نگاه ندوی خلافت باید با استفاده از این ابزارها اقامه‌ی دین را در جامعه تحقق بخشد زیرا آن ابزار و وسیله‌ی اقامه‌ی دین در جامعه است. (جمشیدی؛ 1396) همانطور که بیان شد «ندوی» اعتقاد دارد در دوره‌هایی که مسلمانان از دو اصل مهم (امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا) که جز ارکان اساسی اسلام تلقی می‌شود فاصله گرفته‌اند تمدن نوین اسلامی هم به موازات آن دچار ضعف و انحطاط گردیده است. وی برای نمونه به حکومت هندوستان در سال 1875 اشاره ای می‌کند که به دلیل دوری از شیوه و روش زندگی دوران پیامبر و صحابه و فساد حاکمان و عدم اجرای قانون امر به معروف و نهی از منکر از سوی جامعه هندوستان، باعث سیطره کفار «بریتانیا» بر مسلمانان «هند» گردید.

4-4- فساد در مراکز دینی و سکولاریزه شدن جامعه:

با توجه به الگو بودن فقیهان در جامعه اسلامی، متأسفانه در دوره‌هایی شاهد انزوای و یا همکاری برخی از فقیهان با حکومت‌های جائر و فاسد بوده‌ایم. وقتی فقیهان جامعه که از آنان به‌عنوان ناخدایان کشتی و هدایت‌گران جامعه نام برده می‌شود، دچار لغزش و خطا شوند جامعه و تمدن کم‌کم در اثر این عامل به سمت ضعف و انحطاط پیش می‌رود.

«ابوالحسن ندوی» اعتقاد دارد در دوره‌هایی که تمدن اسلامی با ضعف و انحطاط روبرو شده است، یکی از علت‌های مهمش، انزوای دینداران و رفتن جامعه به سمت جدایی دین از سیاست «سکولاریسم» بوده است. به‌طوری‌که حکمرانان مزبور از لحاظ دین و دانش در چنان موقعیتی نبودند که از دیگر علما و دینداران بی‌نیاز باشند. آنان مستبدانه حکومت و سیاست را به خود اختصاص دادند. هر وقت می‌خواستند یا مصالحشان ایجاب می‌کرد از فقها و رجال دین به عنوان مشاور و اهل تخصص استفاده کردند و اغلب آنان را در اجرای مصالح خویش به‌کار می‌گرفتند و هر وقت می‌خواستند از آنان نا‌فرمانی و اظهار بی‌نیاز می‌کردند. بدین ترتیب سیاست از کنترل دین بیرون شد و در موارد زیادی تبدیل به ملوکیت طالمانه گردید. (ندوی؛ 188-1395، 187) «ندوی» در مورد شیوه‌های شکل‌گیری سکولاریزه شدن جامعه اینگونه

توضیح می دهد که؛ برخی از علما و دینداران در برابر خلافت و حاکمان وقت، بی طرفی در پیش گرفتند و گوشه گیری کردند و به مسائل خصوصی خویش مشغول شدند. برخی هم از آنچه در برابر دیدگان نشان انجام می گرفت و کاری از دستشان بر نمی آمد سخت آزرده می شدند و با حسرت و اندوه صرفاً انتقاد می کردند. برخی هم بنا بر مصلحت دینی یا شخصی که داشتند با حکومت همکاری می کردند. اینجا بود که دین از سیاست جدا شد. از یک سو دین کاملاً دست بسته و بی پر و بال شد و از سوی دیگر سیاست دستش باز و کاملاً آزاد و صاحب امر و نهي گردید. و نتیجه آن این شد که علما و دینداران طبقه ای جدا را تشکیل دادند و سردمداران دنیا طبقه ای دیگر را.

نتیجه گیری

از جمله چالش‌هایی که جوامع گوناگون و به ویژه جوامع اسلامی با آن مواجه هستند، انحطاط سیاسی تمدن اسلامی است. سیاست در اندیشه «ندوی» در قالب کلی خلافت اسلامی تجلی می یابد که رسالت اصلی آن اقامه دین اسلام در جهان است. از نظر وی، تمدن نوین اسلامی آیینی است که از هر جهت کامل، و همه احتیاجات بشر را در ادواری مختلف رفع کرد و می کند؛ و برای نیازمندی‌های مستحدث آدمی نیز قوانین کلی دارد و پیروانش را به علم، دانش و کسب پیشرفت و تعالی در همه جوانب زندگی دعوت می کند؛ و لذا تمدن نوین اسلامی را عامل فقر، بدبختی و از عوامل عقب ماندگی دانستن ناشی از جهل و تعصب و ناآگاهی از حقیقت و روح و تاریخ درخشان این تمدن می باشد. به اعتقاد وی تاریخ و تجارب گواهی می دهند که تیره روزی بشر و تمدن اسلامی از آنجا شروع می شود که مسلمانان خود را از وحی الهی بی نیاز بدانند و فقط به کمک عقل و تجربه و به دور از وحی الهی و روی آوردن به «اوما نیسم» بخواهند ادامه حیات دهند. این روش که در نگاه «ندوی» جاهلیت جلی نامیده می شود مصادیقش عبارتند از؛ اطاعت غیر الله، تسلیم قدرت حاکمه و قبول قوانین غیر الهی و سر تسلیم فرو آوردن در برابر قوانین حکومتی که بر اساس سنت الهی تاسیس نشده باشد. «ابو الحسن ندوی» با نگاهی تحلیلی و تاریخی، علت ضعف و تمدن اسلامی را در ادواری، محصول اتخاذ سیاست های نادرست حاکمان وقت اسلامی دانسته و دو عامل مهم؛ جدایی دین از سیاست «سکولاریزه شدن جامعه» و عدم اجرای تعالیم اسلامی در امر حکومت داری و ضعف خلافت اسلامی و قدرت بی بی نا شایستگان و فساد حاکمان را از عواملی می داند که در بروز ضعف و انحطاط تمدن اسلامی تأثیرگذار بوده اند. ابو الحسن ندوی با تأثیری از قرآن مجید معتقد بود که، رفتار نا هنجار ثروتمندان و حاکمان و خوشگذرانی و عیاشی حاکمان و فاصله گیری آنها از اسلام راستین و سیره و سنت پیامبر (ص)، نظام اجتماعی را از هم می پاشد. و ره آورد آن ضعف و انحطاط تمدن نوین اسلامی می باشد. و برای احیای عصر طلایی اسلام باید به دوران پیامبر و صحابه ایشان برگردیم و اصول و دستورات اسلام راستین را در امر حکومت داری با انتخاب حاکمانی در طراز اسلام دخیل کنیم تا از وضعی که بر پیکره

منابع؛

1- قرآن کریم

2- آدام متز، 1394، تمدن اسلامي در قرن چهارم هجري، ترجمه عليرضا ذكاوتي قراگوزلو، تهران، اميركبير.

3- ابن خلدون، عبد الرحمن، 1374، المقدمه، ترجمه محمد پروين گنا بادي، تهران، علمي فرهنگي.

4- البستاني، بطرس، دائره المعارف، (قايس عام كفن فن و مطلب). بيروت، دارالمعرفه، (بي تا)

5- اندلسي، ساعد، 1382، طبقات الامم، ترجمه غلامرضا جمشيد نژاد، تهران، پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي.

6- جمشيد، محمد حسين، نديشه سياسي ابوالحسن ندوي، سايت راسخون، بازديد مهرماه 1396. www.rasekhoon.net

7- راغب اصفهاني، حسين بن محمد، 1383، المفردات، ترجمه غلامرضا خسروي حسيني، تهران، المكتب المرتضوي لاحيا آثار الجعفري .

8- رادمنش، عزت الله، 1361، قرآن جامعه شناسي اتوپيا، تهران، اميركبير.

9- صانعي، زهرا، 1395، بررسي ديگاه هاي رايج درباره انحطاط تمدن اسلامي، قم، معارف اسلامي.

10- صواف، محمد محمود، 1389، نقشه هاي استعمار در راه مبارزه با اسلام، ترجمه سيد جواد، هشترودي، تهران، فراهاني.

11- جعفریان، رسول، 1373، تاریخ سیاسی اسلام، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

12- جان احمدی، فاطمه، 1395، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، چاپ سی و نهم، قم، معارف اسلامی.

13- کاشفی، محمد رضا، 1394، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، المصطفی.

14- ویل دورانت، 1370، تاریخ تمدن، ترجمه حمید عنایت و دیگران، تهران، انقلاب اسلامی.

15- ندوی، ابو الحسن، 1395، ماذا خس العالم بالانحطاط و المسلمین، ترجمه عبدالحکیم عثمانی، تهران، احسان.

16- ندوی، ابوالحسن، 1999، روائع الاقبال، دمشق، دارالقلم

17- ندوی، ابوالحسن، 1378، تفسیر سیاسی اسلام، ترجمه ابو شعیب عبدالقادر دهقان، تربت جام، نشر شیخ احمد جام.

[\[11\]](#) 1- خلفای بنی امیه یا امویان (40- 132 هـ ق) سلسله ای اسلامی از خاندان های بنی امیه که پس از خلفای راشدین در سال 40 هـ ق زمام حکومت اسلامی را به دست گرفتند. پس از به قدرت رسیدن بنی امیه، روش انتخابی خلیفه به انتقال موروثی قدرت تبدیل شد. آخرین آنان، مروان دوم، به دست ابومسلم خراسانی در غرب ایران به قتل رسید.

[\[21\]](#) 2- خلفای بنی عباس یا عباسیان، سلسله ای از خلفای اسلامی از فرزندان عباس بن عبدالمطلب هستند. بنیانگذار این سلسله عبدالمطلب سفاح است که به سال 132 به کمک ایرانیان به فرماندهی ابومسلم خراسانی به خلافت رسید. آخرین خلیفه ی این سلسله، مستعصم بود که از سال 640 هـ ق تا 656 هـ ق خلافت کرد.

3- عمر بن عبدالعزیز بن مروان به سال 61 هـ ق چشم به جهان گشود و از محضر دانشمندان آن زمان علم و دانش آموخت. وی به سال 99 هـ ق به خلافت رسید. در میان فرمانروایان بنی امیه، عمر بن عبدالعزیز تنها کسی بود که

دادگري و انصاف داشت و در حكومت و سياست تنها به آخرت مي انديشيد. بدین جهت به ملت بیشتر توجه مي کرد و حقوق اقلیت ها را مي پرداخت.

[4] .الأغاني كتابي است در باب تصانیف خنیاگران خلفاء ، مخصوصاً مغنیان دوره هارون الرشید که توسط ابو الفرج عنوهانی (356-384 هـ .ق) تألیف گردیده است.

Caste system [5]